

درس هشتم: در کوی عاشقان

تاریخ ادبیات:

* بدیع الزمان فروزانفر

* استاد عبدالجلیل بشرویه ای معروف به «بدیع الزمان» در سال ۱۲۷۶ شمسی در آبادی «زیرک» بشرویه از توابع طبس در خانواده ای اهل علم زاده شد و در سال ۱۳۴۹ در تهران درگذشت

* آثار: **زندگانی جلال لدین محمد مشهور به مولوی**، تصحیح غزلیات شمس، مقالات اوحدالدین کرمانی، شرح و تحلیل آثار عطار، شرح مثنوی شریف، تصحیح رساله قشریه، سخن سخنوران، تاریخ ادبیات ایران، فرهنگ تازی به پارسی و ترجمه حی بن یقطان ابن طفیل

قالب: نثر داستانی **محتوا:** زندگی نامه جلال الدین محمد بلخی (مولوی)

واژگان املائی:

« ملقب - ربیع الاول - هجری شمسی - شهرت - اقامت طولانی - قونیه - همواره - خطیبی - بهاء الدین ولد - سلطان العلماء - هراس - بی رحمی - مغول - خوارزمشاه - مهاجرت - قصد حج - رهسپار - عطار - ملاقات - اسرارنامه - هدیه - مناسک حج - نواحی - فضل و تقوا - پادشاه سلجوقی - عطاء الدین کیقباد - مقامات طالب دیدار - صاحب بصیرت - هجده سالگی - گوهر خاتون سمرقندی - اصرار و پافشاری - مجالس وعظ - شهر حلب - تحصیل علوم - معرفت و عرفان - طالبان شریعت - محضر او - شغل تدریس - متفق و هم نظر - زهد و پارسایی - معارف - سیر و سفر - جمادی الآخر - لطف الهی - صحبت و خلوت - وعظ و اندرز - نوآموز - خلوت عارفانه - غرق شد - علما و زاهدان - تغییر رفتار - سرزنش و ملامت - فزون تر - هیاهوی مردم - غزل پرسوز و گداز عاشقانه - فزونی گرفتن - خشم و غضب - ناگزیر و ناچار - پیغام و نامه - بزمردگی و دل تنگی - غیبت شمس - عذر و بهانه - حریف و همدم - صنم گریزپا - مه خوش لقا - قول و وعده - عاقبت و سرانجام - تأثیر بخشید - انقلاب احوال - تعطیل مجالس - عزم و قصد - شهر پرغوغا - آشفته حال - بی تابی و بی قراری دمشق - عازم و رهسپار - افغان و زاری - گریه و قرار - عجب و تعجب آور - همت و اراده - صلاح الدین زرکوب - حسام الدین چلبی - قرائت آثار - منتظر فرصت - درخواست و تقاضا - الهی نامه سنایی - منطق الطیر - دستار و سربند - نظم مثنوی - لاغر و جذاب - اخلاق و سیرت - ستوده و مورد پسند - صلح طلبی - خیر مطلق - صلح و سازش - صبر تحمل - طعن و ناسزا - حسن خلق - فخرالدین عراقی - قافله سالار - خویشان و پیوستگان - شبگرد مبتلا - عاقبت و سرانجام - هجری قمری - تشییع پیکر - حاضر شدند - دریغ و افسوس - رستن دانه - بدیع الزمان فروزانفر - تلخیص و اختصار»

«محمد، ملقب به جلال الدین مشهور به «مولانا» یا «مولوی» ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری قمری در شهر

بلخ به دنیا آمد. علت شهرت او به «رومی» یا «مولانای روم» اقامت طولانی وی در شهر قونیه بوده است؛ اما

جلال الدین همواره خود را از مردم خراسان شمرده و همشهریانش را دوست می داشته و از یاد آنان دلش آرام نبوده است. پدر جلال الدین، محمد بن حسین خطیبی، معروف به بهاء الدین ولد و ملقب به «سلطان العلماء» از دانشمندان روزگار خود بود. به سبب هراس از بی رحمی ها و کشتار لشکر مغول و رنجش از خوارزمشاه، ناچار از بلخ مهاجرت کرد. جلال الدین در این ایام، پنج، شش ساله بود که خاندانش شهر بلخ و خویشان را بدرود گفت و به قصد حج، رهسپار گردید.

چون به نیشابور رسید با شیخ فریدالدین عطار ملاقات کرد. شیخ عطار کتاب «اسرارنامه» را به جلال الدین خردسال هدیه داد و به پدرش بهاء الدین گفت: زود باشد که این پسر تو، آتش در سوختگان عالم زند.

قلمرو زبانی: ملقب: دارای لقب، لقب یافته، لقب دار (لقب: نام) / مولانا: سرور ما، شهرت جلال الدین محمد بلخی / ربیع: بهار / ربیع الاول: سومین ماه از ماه های قمری / بلخ: نام ایالتی معروف در خراسان قدیم. امروزه شهری است کوچک در شمال افغانستان / به دنیا آمد: زاده شد، تولد یافت / اقامت: ماندن، آرام گرفتن، سکنا یافتن / خطیب: خطبه خوان، واعظ، سخنران / قونیه: نام شهری در ترکیه فعلی / همواره: همیشه، پیوسته / همشهری: دو شخصی که در یک شهر تولد یافته باشند، هم ولایتی / هراس: ترس، بیم، خوف / کشتار: قتل عام / رنجش: آزرده گی، رنج دیدن / خوارزمشاه: محمد خوارزمشاه یکی از پادشاهان سلسله خوارزمشاهی که در زمان او ایران به اوج قدرت رسید و در اثر بی کفایتی او، مغول ها به ایران حمله کردند / مغول: نام یکی از اقوام زردپوست در آسیای مرکزی و شرقی / ناچار: ناگزیر، لابد، به ضرورت / مهاجرت: هجرت گزیدن، انتقال از زادگاه خود به جای دیگر، سفر کردن، کوچیدن / ایام: جمع یوم، روزها / خاندان: خانواده، دودمان / خویشان: جمع خویش، نزدیکان، بستگان، فامیل ها / بدرود گفت: ترک کرد، وداع کرد / قصد: نیت، عزم، اراده / حج: زیارت کعبه در وقت مقرر، قصد طواف کعبه کردن مسلمان / رهسپار: عازم، راهی، روانه / عطار: عطر فروش، دارو فروش، نام عارف مشهور قرن ششم و هفتم هجری / ملاقات: دیدار / خردسال: کودک، کم سن و سال / هدیه: ارمغان، سوغات، تحفه / زود باشد: به زودی / محمد بن حسین خطیبی: بدل / کشتار، رنجش: معطوف / شیخ عطار کتاب «اسرارنامه» را به جلال الدین خردسال هدیه داد: چهار جزئی با مفعول و متمم (کتاب اسرارنامه: مفعول / جلال الدین خردسال: متمم)

قلمرو ادبی: سوختگان: کنایه از عارفان، عاشقان، خداشناسان / آتش: استعاره از عشق / آتش در کسی زدن: کنایه از شور و غوغا ایجاد کردن در کسی

بازگردانی: آتش در سوختگان عالم زد: کنایه از عارفان جهان را عاشق و شیفته خود خواهد کرد

« هنگامی که بهاء ولد، مناسک حج را به پایان برد، در بازگشت، به طرف شام روانه گردید و مدتی در آن

www.my-dars.ir

نواحی به سر برد.

آواز تقوا و فضل و تأثیر بهاء‌ولد همه جا را فراگرفت و پادشاه سلجوقی روم، علاء‌الدین کیقباد از مقامات او آگاهی یافت، طالب دیدار وی گردید. بهاء‌ولد به خواهش او به قونیه روانه شد و بدان شهریار پیوست.

بهاء‌ولد از تاخت و تاز سپاه مغول برکنار بود و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت و عالم پرور و محیطی آرام و آزاد داشت، بدان نواحی هجرت گزید. مردم آن سرزمین علاقه فراوانی به او یافتند و سلطان نیز، بی اندازه او را گرامی می داشت. جلال‌الدین در هجده سالگی به فرمان پدر با گوهرخاتون سمرقندی ازدواج کرد.

قلمرو زبانی: مناسک: جمع منسک، عبادت‌ها، اعمال مخصوص حج مانند طواف کعبه، سعی بین صفا و مروه، اقامت در عرفات و ... / بهاء‌ولد: نام پدر مولوی / شام: نام شهری در سوریه فعلی / روانه گردید: رفت، عازم شد / نواحی: جمع ناحیه، حوزه / آوازه: شهرت / فضل: معرفت، حکمت، کمال / شهریار: پادشاه، حاکم، فرمانروا / پیوست: ملحق شد / دیار: شهر، سرزمین / تاخت و تاز: حمله، یورش / بصیرت: بینش، دانایی، زیرکی، هوشیاری / صاحب بصیرت: باتدبیر، آگاه، هوشیار / هجرت: دوری، جدایی، مهاجرت / هجرت گزید: مهاجرت کرد، کوچ کرد / نیز: همچنین / بی اندازه: فراوان، بسیار / علاء‌الدین کیقباد: بدل برای پادشاه سلجوقی روم /

قلمرو ادبی: به سر بُرد: کنایه از زیست

پس از درگذشت بهاء‌الدین، جلال‌الدین محمد به اصرار مریدان و شاگردان پدر، مجالس درس و وعظ را به عهده گرفت، جلال‌الدین در آن هنگام بیست و چهار سال داشت.

پس از این جلال‌الدین مدتی در شهر حلب به تحصیل علوم پرداخت و سپس عازم دمشق شد و بیش از چهار سال در آن ناحیه، دانش می اندوخت و معرفت می آموخت.

جلال‌الدین پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام که مدت مجموع آن، هفت سال بیش نبود، به قونیه باز آمد و همه روزه به شیوه پدر در مدرسه، به درس علوم دینی و ارشاد می پرداخت و طالبان علوم شریعت در محضر او حاضر می شدند.

در این ایام که جلال‌الدین، روزها به شغل تدریس می گذرانید و شاگردان و پیروان بسیاری از حضورش بهره می بردند و مردم روزگار بر تقوی و زهد او متفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمش حقیقت در برابرش نمایان شد؛ او شمس‌الدین تبریزی بود. شمس از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند. برای

کسی علوم و معارف، بسیار مسافرت کرد و از مشایخ فراوانی بهره برد. به دلیل سیر و سفر و البته جست و

جو و پرواز در عالم معنی، او را «شمس پرنده» می گفتند

قلمرو زبانی: درگذشت: وفات، فوت / اصرار: پافشاری، پایداری در امری / مرید: پیرو، شاگرد / مجالس: جمع مجلس / وعظ: پند، اندرز، بیان کردن روایات و احکام شرعی بالای منبر / عازم: رهسپار، راهی / حلب، شام، دمشق: شهرهایی در سوریه فعلی / معرفت: شناخت، عرفان / اقامت: ماندن، جای گزیدن، آرام گرفتن / باز آمد: برگشت، رجعت نمود / علوم دینی: همه علوم که در دین اسلام از آن بحث شود نظیر علم قرائت، تفسیر، حدیث، فقه، کلام / ارشاد: راهنمایی، هدایت / محضر: محل حضور / علوم شریعت: علوم دین / شریعت: آیین پیامبران، دین / تقوا: پرهیزکاری، اطاعت از خدا / زهد: پارسایی پرهیزکاری / متفق: متحد، هم عقیده، موافق، همسو / نمایان: ظاهر، پیدا، آشکارا / معارف: جمع معرفت، شناخت / مشایخ: جمع مشیخه، جمع الجمع شیخ، علمای دین، پیران، مرشدان / پیروان: شاگردان، مریدان / سیر و سفر: گردش / عالم معنی: عالم بالا، عالم علمی و مجردات / شمس پرنده: لقب شمس تبریزی / او را شمس پرنده می گفتند: جمله چهار جزئی با مفعول و مسند (او: مفعول / شمس پرنده: مسند)

قلمرو ادبی: آفتاب عشق، شمس حقیقت: اضافه تشبیهی (عشق و حقیقت: مشبه / آفتاب و شمس: مشبه به)؛ استعاره از شمس تبریزی / شمس حقیقت: ایهام (۱) خورشید حقیقت (۲) شمس تبریزی

شمس الدین، بامداد روز شنبه، بیست و ششم جمادی الآخر سال ۶۴۲ هجری قمری به قونیه وارد شد. شمس، عارفی کامل و مرد حق بود و مولانا جلال الدین که همواره در طلب مردان خدا بود، چون شمس را دید، نشان هایی از لطف الهی را در او یافت و دانست که او همان پیر و مرشدی است که سال ها در جست و جویش بود. از این رو، به شمس روی آورد و با او به صحبت و خلوت نشست و در خانه بر آشنا و بیگانه بست و تدریس و وعظ را رها کرد. مولانا جلال الدین با همه علم و استادی خویش، در این ایام که حدوداً سی و هشت ساله بود، خدمت شمس زانو زد و نوآموز گشت؛ این خلوت عارفانه حدود چهل روز طول کشید. مولانا آن چنان در معارف شمس غرق شد که مریدان خود را از یاد برد. اهل قونیه و علما و زاهدان هم مانند شاگردانش از تغییر رفتار مولانا خشمگین شدند و به سرزنش او پرداختند. دشمنی آنان نسبت به شمس هر روز فزون تر می گشت. مولانا جلال الدین در این میان، با بی توجهی به ملامت و هیاهوی مردم، خود را با سرودن غزل های گرم و پرسوز و گداز عاشقانه، سرگرم می کرد.

قلمرو زبانی: بامداد: صبح زود، بگاه / جمادی الآخر: ششمین ماه از ماه های قمری / مرد حق: مرد خدا / مرشد: راهنما، هدایت کننده، پیشوای صوفیه / صحبت: گفتگو، هم نشینی / خلوت: انزوا، تنهایی، مجموعه ای از ریاضت های جسمانی و کم سخن گفتن و همنشینی نکردن با مردم و گفتن اسرار با خدا چنان که غیر مجال نیابد / معارف: جمع معرفت، شناسایی / ملامت: سرزنش، عتاب /

هياهو: غوغا، هنگامه / مرید: شاگرد / نوآموز: شاگرد، مرید / زاهد: پارسا، پرهیزکار/ بیست و ششم جمادی الآخر: بدل برای «روز شنبه»

قلمرو ادبی: به کسی روی آوردن: کنایه از متوسّل شدن به کسی / در شناخت کسی غرق شدن: کنایه از توجّه بسیار کامل همراه با شیفتگی / در خدمت کسی زانو زدن: کنایه از شاگردی کردن، کسب علم کردن از او / تشبیه (اهل قونیه و علما و زاهدان: مشبه، شاگردان : مشبه به)

در پی فزونی گرفتن خشم و غضب مردم، شمس ناگزیر قونیه را ترک کرد. مولانا در طلب شمس به تکاپو افتاد و سرانجام خبر یافت که او به دمشق رفته است. مولانا چندین نامه و پیغام فرستاد و غزل سرود و به خدمت شمس روانه کرد.

یاران مولانا هم که پژمردگی و دل تنگی او را در غیبت شمس دیده بودند، از کردار خود پشیمان شدند و روی به مولانا آوردند. مولانا عذرشان را پذیرفت و فرزند خود «سلطان ولد» را با غزل زیر به طلب شمس روانه دمشق کرد.

قلمرو زبانی: فزونی گرفتن: افزایش، زیاد شدن / غضب: خشم گرفتن، قهر، خشم / ناگزیر: ناچار، لابد / پژمردگی: افسردگی، غمناکی / دل تنگی: اندوهگینی، غمناکی، ناراحتی، ملامت، تنگ دلی / عذر: پوزش، معذرت خواستن / کردار: عمل / سلطان ولد: بدل برای «فرزند خود»

قلمرو ادبی: «به کسی روی آوردن: کنایه از توجّه کردن، به او متوسّل شدن

بروید ای حریفان بکشید یار ما را به من آورید آخر صنم گریزپا را

قلمرو زبانی: حریف: همدم، مونس، یار / صنم: بت، دلبر، جمع آن «اصنام» / بکشید: بیاورید/ بیت دارای ۴ جمله است: بروید؛ ای حریفان؛ بکشید یار ما را؛ به من آورید آخر صنم گریزپا را / بروید: فعل امر / آخر: قید / نوع «را» در هر دو مصراع: نشانه مفعول

قلمرو ادبی: صنم: استعاره از شمس تبریزی / گریزپا: کنایه از فراری، رمنده / ما و را : جناس ناقص اختلافی (ناهمسان) / واج آرایبی: تکرار صامت «ر» و مصوّت «ا»

بازگردانی: ای یاران مونس بروید و آن یار فراری و گریزان ما را کشان کشان به سوی من بیاورید. پیام: تلاش برای یافتن معشوق و بازگرداندن او

بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را

به ترانه‌های شیرین به بهانه‌های زرین

قلمرو زبانی: بهانه: سبب، علت / زرین: طلائی منسوب به زر / لقا: دیدار، چهره / خوش لقا: زیباروی، خوش چهره، خوش سیما / بیت یک جمله چهار جزئی با مفعول و متمم (مه: مفعول / خانه: متمم)

قلمرو ادبی: بهانه شیرین: حس آمیزی (در آمیختن حس‌های شنوایی و چشایی) ترانه زرین: حس آمیزی (در آمیختن حس‌های شنوایی و بینایی) / مه: استعاره از معشوق، یار / خوب و خوش لقا: مراعات نظیر

بازگردانی: آن معشوق خوب و زیبارو را با عذر و بهانه زیبا و خوش به سوی منزل ما روانه سازید. **پیام:** بازگردانیدن معشوق

همه وعده مکر باشد بفریید او شما را

اگر او به وعده گوید که دگر بیایم

قلمرو زبانی: وعده: نوید، مژده، وعده و وعید، قول و قرار / دم: نفس / مکر: حيله، فریب

قلمرو ادبی: دم: مجاز از لحظه / تکرار واژه «وعده»

بازگردانی: اگر معشوق (شمس تبریزی) با وعده و وعید به شما بگوید شما بروید و لحظه‌ای بعد خواهیم آمد، آگاه باشید که تمام وعده‌های او سراسر مکر است و او شما را فریب می‌دهد. **پیام:** وعده‌های زیبارویان بی نتیجه است.

این پیک‌ها و نامه‌ها عاقبت در دل شمس، تأثیر بخشید. شمس خواهش مولانا را پذیرفت و بار دیگر به قونیه

بازگشت. با آمدن شمس، بار دیگر نشست‌ها و ملاقات مولانا با او پی‌درپی شد و سبب انقلاب احوال مولانا

گردید. دگربار، مریدان از تعطیل شدن مجالس درس، به خشم آمدند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر

خواندند.

چون یاران مولانا به آزار شمس برخاستند، شمس ناگزیر دل از قونیه برکند و عزم کرد که دیگر بدان شهر

پرغوغا بازنیاید و جایی برود که از او خبری نشنوند و رفت.

از این به بعد سرانجام و عاقبت کار شمس و این که چه بر سر او آمده به درستی روشن نیست. پس از غیبت

شمس، شاگردان به مولانا این گونه خبر دادند که شمس کشته شد، ولی دلش بر درستی این خبر گواهی

نمی‌داد. مولانا پس از جست‌وجوی بسیار، بی‌قرار و آشفته حال گردید، شب و روز از شدت بی‌قراری،

بی‌تابی می‌کرد و شعر می‌سرود.

پس از جست و جوی بسیار، مولانا باخبر شد که ظاهراً شمس در دمشق است. آزار و انکار مخالفان هم سبب شد که او نیز در طلب یار همدل و همدم خود، عازم دمشق شود. مولانا در دمشق، پیوسته به افغان و زاری و بی‌قراری شمس را از هر کوی و برزن، جست و جو می‌کرد و نمی‌یافت. از سر اشتیاق، ناله برمی‌آورد و اشعار غم‌انگیز می‌سرود.

قلمرو زبانی: بیک: قاصد، پیام‌رسان، خبربر، پیام‌گزار / عاقبت: سرانجام / خواهش: تقاضا، طلب / نشست: همنشینی، معاشرت / ناگزیر: ناچار، به‌ضرورت / انقلاب احوال: دگرگونی و برگشتگی احوال / عزم: قصد، اراده، تصمیم / عزم کرد: قصد کرد، تصمیم گرفت / پرغوغا: پرهیاهو، فتنه‌انگیز / غوغا: ستیزه و مناقشه، جنگ / درستی: صحت، صدق (مطلب)، راستی / آشفته‌حال: پریشان / بی‌قراری: بی‌تابی، ناآرامی، ناشکیبایی / انکار: ابا، امتناع، عدم اقرار / گواهی نمی‌داد: شهادت نمی‌داد، در نمی‌یافت، احساس نمی‌کرد / افغان: ناله، فریاد، زاری / کوی: محله، کوچه / برزن: کوچه، کوی، محله / اشتیاق: میل شدید به دیدار، شوق، آرزومندی / عازم: رهسپار، راهی / مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند: دو جملهٔ چهار جزئی با مفعول و مسند (مولانا، شمس: مفعول / دیوانه، جادوگر: مسند)

قلمرو ادبی: دل از ... برکندن: کنایه از رها کردن، کنار گذاشتن / همدل: کنایه از صمیمی، دوست‌جانی / همدم: کنایه از رفیق

چون مولانا از یافتن شمس ناامید شد، ناچار با اصرار همراهان به قونیه بازگشت و تربیت و ارشاد مشتاقان معرفت حق را از سر گرفت. در حقیقت از این دوره (سال ۶۴۷) تا هنگام درگذشت (سال ۶۷۲)، مولانا به همت یاران نزدیک خود، شیخ صلاح‌الدین زرکوب مدت ده سال، که وی اصلاً اهل قونیه بود، سپس حسام‌الدین حسن چلبی حدود پانزده سال، که او اهل ارومیه بود، به نشر معارف الهی مشغول بود، بهترین یادگار ایام همدمی مولانا با این یاران به ویژه حسام‌الدین، سرودن کتاب گرانبهای مثنوی است که یکی از عالی‌ترین آثار ادبی ایران و اسلام است. در این باره، این‌گونه روایت می‌کنند که حسام‌الدین چون دید یاران مولانا بیشتر به قرائت آثار شاعران دیگر مشغولند، منتظر فرصت بود تا شبی مولانا را در خلوت یافت و درخواست نمود کتابی به طرز «الهی‌نامه» سنایی یا «منطق‌الطیر» عطار به نظم آرد، مولانا بی‌درنگ از دستار خود کاغذی که مشتمل بود بر هجده بیت از آغاز مثنوی بیرون آورد به دست حسام‌الدین داد.

قلمرو زبانی: ناامید: نومید، مأیوس، درمانده / اصرار: پافشاری / ارشاد: راهنمایی، هدایت / مشتاق: آرزومند، خواهان / معرفت: شناخت (مشتاقان معرفت حق: سالکان، روندگان راه حق) / اصلاً: در اصل / نشر: منتشر کردن، پراکنده ساختن / روایت: با نقل کردن / مطلب / قرائت: خواندن / خلوت: تنهایی، انزوا / طرز: شیوه، روش، سیاق / منطق: زبان / طیر: جمع طایر، پرندگان / منطق‌الطیر: زبان مرغان یا پرندگان، نام اثری از عطار نیشابوری (که مستفاد از آیهٔ ۱۶ سوره نحل است: «و وَرَثَ سَلِيمَانَ دَاوُدَ، وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِّمْنَا

منطق الطیر... و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردمان ما را زبان مرغان آموختند / نظم: به رشته کشیدن جواهر، ترتیب دادن، آراستن، شعر گفتن

از این پس مولانا شب و روز، آرام نمی گرفت و به نظم مثنوی مشغول بود و شب ها حسام الدین در پیشگاه وی می نشست و او مثنوی می سرود و حسام الدین می نوشت و بر مولانا می خواند؛ برخی شب ها، گفتن و نوشتن تا به صبحگاه می کشید ظاهراً تا اواخر عمر، مولانا به نظم مثنوی مشغول بود و چلبی و دیگران می نوشتند.

مولانا مردی زردچهره و باریک اندام و لاغر بود و چشمانی سخت جذاب داشت. از نظر اخلاق و سیرت مولانا ستوده اهل حقیقت و سرآمد هم روزگاران خود بود و خود را به جهان عشق و یکرنگی و صلح طلبی و کمال و خیر مطلق کشانیده، در زندگانی، اهل صلح و سازش بود، همین حالت صلح و یگانگی با عشق و حقیقت او را بردباری و تحمل عظیم بخشید؛ طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و به نرمی و حُسن خلق، آنان را به راه راست می آورد.

قلمرو زبانی: پیشگاه: صحن خانه، فضای جلوی عمارت، صدر و بالای مجلس / سیرت: خوی، عادت، خُلق / اهل حقیقت: عارفان، روندگان راه حق / سرآمد: ممتاز، زُبد، بهتر / هم روزگاران: هم عصران، معاصران / یکرنگی: بی ریا و صمیمی بودن / صلح طلبی: آشتی جویی / صلح: آشتی، سازش، توافق، پیمان تسلیم / بردباری: تحمل، تاب و طاقت، صبر، شکیبایی / طعن: سرزنش، ملامت، بدگویی، عیب جویی / نرمی: مدارا، لطف، مهربانی / حُسن خلق: نیک خویی، خوبی، خوشی / ستوده: ستایش شده، مدح شده

قلمرو ادبی: جهان عشق: تشبیه (عشق: مشبه، جهان: مشبه به) / جواب تلخ: حس آمیزی (در آمیختن دو حس شنوایی و چشایی)، کنایه از پاسخ دل آزار و ناراحت کننده / به راه راست می آورد: کنایه از هدایت می کرد.

بازگردانی: پیام: بیان شخصیت و خصوصیات فردی مولوی (آشتی جویی، سازگاری، بردباری، نرم رفتاری و نیکخویی)

از شاعران و عارفان و هم روزگار مولانا، سعدی و فخرالدین عراقی بودند که ظاهراً هر دو نفر با وی دیدار و ملاقات کرده اند. غزل زیر از مولانا، سعدی را شیفته خویش ساخت.

«هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست / ما به فلک می رویم، عزم تماشا که راست؟»

قلمرو زبانی: فلک: آسمان / عزم: قصد / که راست: برای چه کسی است؟ / «را» در «راست» (مصراع دوم): حرف اضافه به معنی

«برای»

قلمرو ادبی: چپ و راست: تضاد، مجازاً همه جا / نفس: مجازاً لحظه / راست اول (سمت و جهت) و راست دوم (را است): جناس تام / آواز عشق: تشبیه (عشق: مشبه، آواز: مشبه به)، رسیدن آواز: تشخیص و استعاره / مصراع دوم: تلمیح دارد به «إنا لله وَاَنَا إِلَيْهِ راجعون» یا «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» / تماشا: ایهام تناسب دارد (۱) نظاره کردن، نگریستن (۲) راه رفتن که با «می رویم» تناسب دارد. / فلک: مجازاً عالم معنا

بازگردانی: آواز عشق پیوسته از هر طرف به گوش می رسد. ما در حال سیر به آسمان و نزدیکی به بارگاه دوست هستیم. چه کسی قصد تماشا و دیدار زیبایی عالم را دارد؟ **پیام:** بازگشت انسان به اصل خود، دعوت آدمی به عروج و تعالی

ما به فلک بوده ایم، یار ملک بوده ایم / باز همان جا رویم، جمله که آن شهر ماست

قلمرو زبانی: فلک: آسمان / قافیه میانی (برای رشته انسانی) / یار: دوست / ملک: فرشته / جمله: همگی

قلمرو ادبی: / فلک، ملک: جناس ناهمسان / ما، جا: جناس / تلمیح به روز الست.

بازگردانی: ما به آسمان بوده ایم یار فرشته بوده ایم. باز همگی همان جا می رویم؛ زیرا آن جا شهر ماست.

گویند در شب آخر که بیماری مولانا سخت شده بود، خویشان و پیوستگان بسیار نگران و بی قرار بودند و سلطان ولد، فرزند مولانا، هر دم بی تابانه به بالین پدر می آمد و باز از اتاق بیرون می رفت. مولانا در آن حال، غزل زیر را سرود و این آخرین غزلی است که مولانا ساخته است.

قلمرو زبانی: خویشان: جمع خویش، نزدیکان، بستگان، خویشاوندان / پیوستگان: جمع پیوسته، نزدیکان، خویشان، قربان، خویشاوندان / بالین: بالش، بستر / فرزند مولانا: بدل برای «سلطان ولد» / بسیار، هر دم، بی تابانه، باز: قید / پیوستگان، بی قرار: معطوف

«رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن / ترک من خراب شبگرد مبتلا کن»

قلمرو زبانی: رو: برو / بنه: بگذار، قرار بده / بالین: بالش / شبگرد: شب رو، شب رونده / خراب: مست / مبتلا: دچار، گرفتار

قلمرو ادبی: سر به بالین نهادن: کنایه از استراحت کردن، خوابیدن / شبگرد: مجازاً نترس، رند / واج آرایی: تکرار صامت «ر» و مصوت «ـ»

بازگردانی: برو بخواب و مرا به خود رها کن. من مست و شوریده و رند و عاشق را تنها بگذار. **پیام:** ترجیح خلوت و تنهایی بر معاشرت با دیگران.

دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد / پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن

قلمرو زبانی: درد: بیماری / کان: که آن / دوا نباشد: کنایه از این که درمان ندارد / دوا کن: درمان کن / استفهام انکاری و واج آرایی.

قلمرو ادبی: درد: استعاره از عشق / درد و دوا: تضاد و تکرار / واج آرایی: تکرار مصوت «د»

بازگردانی: من درد عشقی دارم که فقط با مُردن در راه دوست درمان پذیر است. پس چگونه و با چه زبانی از تو بخواهم درمان درد من باش. **پیام:** درمان ناپذیری دردِ عشق / تنها چارهٔ درد عشق، فَنای عاشق است.

در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم / با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

قلمرو زبانی: چون: وقتی، زمانی / حیات: زندگی (هم آوا با حیات: محوطةٔ خانه) / ابدی: جاوید، همیشگی / سرشتند: مخلوط کردند، در آمیختند / «م» در «اشارتم»: جهش ضمیر دارد (با دست به من اشاره کرد)، متمم

قلمرو ادبی: کوی عشق: تشبیه (عشق: مشبّه، کوی: مشبّه به) / پیر: مجازاً شمس الدین تبریزی / واج آرایبی تکرار صامت «د»

بازگردانی: دیشب در خواب، شمس تبریزی را در عالم عشق دیدم که با دست به من اشاره کرد که به سوی ما بیا. / **پیام:** مرگ پلی برای رها شدن از دنیای مادی است.

عاقبت روز یکشنبه پنج جمادی الآخر سال ۶۷۲ ۶۷۲ هجری قمری، هنگام غروب آفتاب، خورشید عمر

مولانا نیز از این جهان به جهان آخرت سفر کرد. اهل قونیه، از خرد و بزرگ در تشییع پیکر مولانا و

خاکسپاری حاضر شدند و همدردی کردند و بسیار گریستند و بر مولانا نماز خواندند.

ابیات زیر بخشی از غزلی است که گویی مولانا در مرثیهٔ خود و دلداری یاران سروده است:

قلمرو زبانی: عاقبت: سرانجام / جمادی الآخر: ششمین ماه از ماه‌های قمری / آخرت: جهان دیگر، عقبی / تشییع: شرکت کردن در مراسم دفن مرده، بدرقه کردن میت به قصد خداحافظی / پیکر: جسم، تن، جنازه / خاکسپاری: تدفین مرده / مرثیه: رثا، اشعاری که در مرگ عزیزی که از دست رفته می‌خوانند / گویی: پنداری، انگار / «پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ هجری قمری»، «هنگام غروب آفتاب»: بدل

قلمرو ادبی: خورشید عمر: تشبیه (عمر: مشبّه، خورشید: مشبّه به) / خورشید عمر کسی از این جهان به جهان دیگر سفر کردن: کنایه از مردن، فوت نمودن / خرد و بزرگ: تضاد، مجازاً همه

«به روز مرگ، چو تابوت من روان باشد / گمان مبر که مرا درد این جهان باشد»

قلمرو زبانی: تابوت: صندوق چوبی یا فلزی که مرده را در آن گذارند / روان: جاری، سیال، در حرکت

قلمرو ادبی: درد این جهان باشد: کنایه از وابستگی به دنیا و حسرت خوردن آن

بازگردانی: فکر نکن آن روزی که پیکر مرا تشییع می‌کنند، به دنیا وابستگی دارم و در حسرت آن هستم. / **پیام:** وابسته نبودن به دنیا «

برای من تو مگری و مگو: «دریغ! دریغ!» / به دام دیو درآفتی؛ دریغ آن باشد

قلمرو زبانی: مگری: گریه نکن / دریغ: افسوس، حیف / دیو: شیطان، ابلیس، موجودی خیلی شبیه به شکل انسان با قامتی بلند و هولناک

قلمرو ادبی: تکرار واژه «دریغ» / به دام دیو افتاده: کنایه از «فریب خوردن از شیطان»

بازگردانی: هنگام خاکسپاری من، برای من گریه و زاری نکن و افسوس و حسرت نخور: زمانی که اسیر وسوسه های شیطان شوی و از او فریب بخوری، جای افسوس خوردن است. **پیام:** مرگ، حق و پدیده ای حتمی است / نترسیدن از مرگ / پرهیز از وسوسه های اهریمنی

کدام دانه فرورفت در زمین که نرست؟ / چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟

قلمرو زبانی: دانه: حبه / نرست: نروید رویدن (بن ماضی: رست، بن مضارع: روی) / مصرع اول پرسش تأکیدی دارد (هر دانه ای که در زمین فرو رفت، یقیناً روید)

قلمرو ادبی: دانه انسانیت: تشبیه (انسانیت: مشبه، دانه: مشبه به) / تکرار واژه «دانه»

بازگردانی: هر دانه ای که در زمین فرو می رود، یقیناً می روید. پس چرا امید رویدن انسان را بعد از مرگ (رستاخیر) نداری؟

پیام: اعتقاد به زندگی پس از مرگ. **ارتباط معنایی:** بمیر ای حکیم از چنین زندگانی / از این زندگانی چو مردی بمانی

زندگانی جلال الدین محمد، مشهور به مولوی، بدیع الزمان فروزانفر، با تلخیص و اندک تغییر

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) واژه ی «مرشد» در متن درس، به چه معنایی است؟

راهنمای راه عارفان، پیر، شیخ، استاد

۲) چهار ترکیب اضافی که اهمیت املائی داشته باشد، از متن درس بیابید و بنویسید.

مناسک حج - اصرار مریدان - صاحب بصیرت - مجالس وعظ - طالبان علوم شریعت - مشتاقان معرفت - طرز الهی نامه - طعن و ناسازای دشمن و...

۳- اکنون برای کاربرد هر یک از نقش های تبعی، مثال مناسب بنویسید.

معطوف: این بیکها و **نامه ها**، عاقبت در دل شمس تأثیر بخشید.

بدل: حضرت محمد، **آخرین پیامبر خدا** در سن چهل سالگی به مقام پیامبری مبعوث شد.

تکرار: سیب آوردم، **سیب**.

قلمرو ادبی

۱- برای کاربرد هر آرایه ی زیر، نمونه‌ای از متن درس بیابید.

* **واج آرایه:** ترک من خرابِ شبگرد مبتلا کن تکرار مصوت «ب»

* **حس آمیزی:** غزل‌های گرم - جواب تلخ - بهانه‌های شیرین

* **تشبیه:** خورشید عمر - آفتاب عشق - دانه انسان - شمس حقیقت

۲- بخش مشخص شده در سروده‌ی زیر، بیان گر کاربرد کدام آرایه‌ی ادبی است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد / و مرد خواب و خفتی، / «رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن» «محمد رضا شفیعی کدکنی»
آرایه‌ی «تضمین». هرگاه شاعر یا نویسنده‌ای عیناً بیت، مصرع یا سخن کسی را در کلامش بیاورد، از آرایه‌ی تضمین استفاده کرده است.

قلمرو فکری

۱- درباره‌ی اصطلاحات «پیر» و «مراد» و پیوند آن با زندگی مولوی توضیح دهید.

در اصطلاح صوفیه و همچنین عارفان «پیر و مراد» کسی است که نقش هدایت‌گر و راهنمایی کننده برای پیروان خود دارد. او مصداق یک «انسان کامل» است که تلاش می‌کند مریدان خود را به سرمنزل مقصود برساند و راه‌های پرپیچ و خم سیروسلوک را برای آنان هموار سازد؛ همچون داستان منطق‌الطیر عطار که «هدهد» راهنما و پیر سایر پرندگان بود. در زندگی مولانا نیز «شمس» پیر و مراد است که دست مولانا را می‌گیرد و او را به سیر و سلوک می‌برد و با دنیایی تازه آشنا می‌سازد.

۲- با توجه به متن درس، به اعتقاد مولانا، چه چیزی را باید مایه‌ی دریغ و افسوس دانست؟

اینکه در دام تعلقات دنیوی گرفتار شوی و فریب شیطان را خوردن جای تأسف دارد.

۳- کدام بیت درس، با این سروده‌ی حافظ، ارتباط معنایی دارد؟ پیام مشترک آن‌ها را بنویسید.

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است / روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

ما به فلک بوده ایم، یار ملک بوده ایم / باز همان جا رویم، جمله که آن شهر ماست...

مفهوم مشترک این دو بیت به این اشاره دارد که انسان به این دنیا تعلق ندارد و باید به همان وطن اصلی و سرزمین موعود خود که بهشت است بازگردد.

۴- بیت زیر، بیان گر چه دیدگاهی است؟

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست / چرا به دانه‌ی انسانیت این گمان باشد؟

اعتقاد به معاد و باور به روز محشر و برپایی حساب

۵- بر مبنای متن درس، خلق و خوی مولانا را با این آیات قرآن کریم که به حضرت موسی (ع) و حضرت هارون (ع) خطاب است، مقایسه کنید. (اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا... (سوره‌ی طه / آیه ی ۴۳ و ۴۴)

ترجمه: به سوی فرعون بروید که همانا او طغیان کرده است. پس سخن بگویید با او سخن گفتنی نرم.

در این آیه، خداوند به پیامبرش می‌فرماید با دشمنت هم نرم و ملایم سخن بگو تا نسبت به تو متمایل شود. مولوی نیز دقیقاً متناسب با این آیه، با مخالفتش برخورد می‌کند. «در زندگی اهل صلح و سازش بود. طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی‌داد و به نرمی و حُسن خلق، آنان را به راه راست می‌آورد.»

تاریخ ادبیات

* محمد بن منور:

* نویسنده قرن ششم هجری و از نوادگان ابوسعید ابوالخیر است.

* نام اثر وی: «اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید»

* محتوای این اثر: شرح احوال، اقوال و کرامات ابوسعید ابوالخیر

* این اثر در سه جلد و به شیوه داستانی است.

* ابوسعید ابوالخیر: عارف نام آور قرن پنجم هجری

خواجه عبدالکریم [که] خادم خاص شیخ ما، ابوسعید (قدس الله روحه العزیز) بود گفت: روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت های شیخ ما، او

را چیزی می نوشتم.

کسی بیامد که شیخ تو را می خواند، بر فتم.

چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که چه کار می کردی؟ گفتم: درویشی حکایت چند خواست، از آن شیخ می نوشتم.

شیخ گفت یا عبدالکریم! حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند!

قلمرو زبانی: خواجه: رئیس، سرور، دولتمرد / خاص: ویژه، اختصاصی / می خواند: فرا می خواند، صدا می زند / قدس الله روحه العزیز: خداوند روح عزیر

او را پاک و مطهر بگرداند / از آن: متعلق به، مال که / ابوسعید: بدل از «شیخ ما»

بازگردانی: حکایت نویس مباش: از دیگران حکایت نقل نکن / چنان باش که از تو حکایت کنند: به گونه ای زندگی کن تا برای دیگران الگو و اسوه

باشی و از تو حکایت بنویسند.

مای درس
گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir